

نیم نگاهی به آینده سیاسی موسوی پوست اندازی سیاسی

گروه سیاسی



▼ بازگشت میر حسین موسوی به عرصه سیاست، شرایط تازه ای را در نظام جمهوری اسلامی پدید آورد. مهندس موسوی پیش از این دو بار در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۴ با دعوت نیروهای جناح چپ برای کاندیداتوری در انتخابات مواجه شده بود اما هر دو بار پس از تدقیق و تامل در فضای سیاسی کشور، ماندن در خانه عزلت را به آمدن در صحنه سیاست ترجیح داد. اما وی در زمستان سال قبل، در شرایطی که خاتمی نیز کاندیداتوری خود در انتخابات ریاست جمهوری را اعلام کرده بود، بر خلاف انتظار عموم اصلاح طلبان، وارد گود انتخابات شد تا با حریف قدر دست راستی خود زورآزمایی کند. گویی که موسوی پیشاپیش می دانست کارزاری که در پیش است، کارزاری نیست که خاتمی توان نقش آفرینی در آن را داشته باشد. راست رادیکال، پس از سالها انتظار، چهار سال بود که سکان قوه مجریه را به دست گرفته بود و طبیعی بود که نخواهد خروجی زود هنگام از کشتی قدرت داشته باشد. راست گرایان رادیکال در دوران ریاست جمهوری خاتمی بارها دولت وی را گرفتار چالش و بحران کرده بودند و خاتمی علیرغم در اختیار داشتن ریاست قوه مجریه و برخورداری از

اکبر هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران، در چهار سطح بازتاب مثبت داشته است. این سطوح چهارگانه عبارتند از: عموم مراجع تقلید و پاره ای از روحانیان سیاسی بلندپایه (بخصوص روحانیان عضو مجلس خبرگان)، عقلائی (غیر روحانی) جناح راست، تشکل های سیاسی اصلاح طلب و عموم شهروندان دموکراسی خواه. بدون تردید فشار جریان راست رادیکال بر هاشمی رفسنجانی در روزها و ماه های آینده افزایش خواهد یافت. ایستگاه مطلوب راست رادیکال از حرکت در مسیر "افزایش فشار بر هاشمی"، استعفا یا برکناری وی از ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام و در صورت امکان نشان دادن فرد دیگری به ریاست مجلس خبرگان در انتخابات آتی این مجلس است. البته این همه در صورتی است که راست رادیکال بخواهد حفظ ظاهر کند و راه های قانونی را برای ستاندن مناصب سیاسی هاشمی و درافکندن وی به ورطه "سقوط" سیاسی طی کند. اکبر هاشمی رفسنجانی را بسیاری از دیرباز "استوانه نظام" می دانستند. هاشمی اکنون دیگر در هسته مرکزی قدرت در نظام جمهوری اسلامی قرار ندارد. آیا به راستی وی را باید هنوز هم استوانه نظام قلمداد کرد؟ گروهی معتقدند پاره ای از راستگرایان رادیکال احتمالاً در صدد آنند که هاشمی را به سرنوشت آیت الله منتظری دچار کنند. اما آیا هاشمی منتظری دوم نظام جمهوری اسلامی می شود؟ در مقابل تمایل جریان راست رادیکال به "منتظری سازی" از هاشمی رفسنجانی، شاید باید این نکته را به سران این جریان گوشزد کرد که لقب "استوانه نظام" را بیش از پیش جدی بگیرند؛ چرا که حذف هاشمی رفسنجانی از عرصه سیاست در نظام جمهوری اسلامی، می تواند سرآغاز ورود نظام سیاسی ایران به شیئی تاریک باشد که گردابی هایل را در دل خود دارد. هم از این روست شاید که راستگرایان برجسته ای چون علی مطهری و محمد رضا باهنر، علیرغم انتقاداتی که به هاشمی دارند، در شرایط کنونی ترجیح می دهند بر طبل تضعیف و تحقیف هاشمی نگویند تا نظام جمهوری اسلامی با بحران نوپدید ناپیدا و فرجام تازه ای مواجه نشود. باری هاشمی رفسنجانی دیگر از "موضع قدرت" سخن نمی گوید. او در خطبه های نماز جمعه آشکارا از موضع ناصح دلسوزی سخن می گفت که کلامش نفوذ و نفاذ چندانی در مراکز اصلی قدرت ندارد و خودش نیز امید چندانی ندارد که سخنانش به گوش هوش و از موضع قبول شنیده شود. هاشمی که در نیمه خرداد ۱۳۴۲ مبارزه خود را برای برپایی حکومت اسلامی در کنار رهبر انقلاب اسلامی (امام خمینی) آغاز کرده بود، در نیمه خرداد ۱۳۸۸ ناگزیر شد که با نگارش نامه ای سرگشاده به رهبر جمهوری اسلامی (آیت الله خامنه ای)، نسبت به خطرات پیش روی نظام اسلامی و مشکلات حفظ میراث امام، تذکار و هشدار دهد. اکبر هاشمی رفسنجانی این روزها بیش از پیش از خانه قدرت به در آمده و لذت محبوبیت نزد ملت را تجربه می کند. هم از این رو خطبه های نماز جمعه اخیر تهران به پرمخاطب ترین خطبه های نماز جمعه ایران در چند سال گذشته و به خطابه ای خطیر و خاطره انگیز در کارنامه سیاسی خطیب کارگشته انقلاب اسلامی بدل شد.▲

محبوبیت بی نظیر سیاسی، نتوانسته بود بر پای قانون شکن آنان، بند قانون گرایی بنهد. اینکه چه محاسباتی میر حسین موسوی را به عرصه انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ کشاند، به درستی معلوم نیست؛ چه میر حسین هیچگاه تصریحی در این باب نداشته است که چرا علیرغم حضور خاتمی در صحنه انتخابات، دامن ز پای برگرفت و به قصد کسب ریاست دولت، کمر همت راست کرد. ورود عجیب موسوی به انتخابات ریاست جمهوری دهم، وقوع حوادثی عجیب تر در فضای سیاسی کشور را نیز در پی داشت. پس از اعلام نتیجه انتخابات، که با تایید مقامات عالی رتبه کشور نیز همراه بود، موسوی نه از در پذیرش که از در اعتراض درآمد و صریحاً عدم تمکین خود را نسبت به تاییدات عالییه انتخابات اعلام کرد. موسوی در حال حاضر نه تنها در حال پوست اندازی سیاسی است و آشکارا نمایندگی مطالبات سیاسی طبقه متوسط جدید در جامعه ایران را بر عهده گرفته است، بلکه گونه ای تازه از اقتدار و رهبری سیاسی در خارج از ساختار قدرت را نیز تجربه می کند؛ بدین معنا که علیرغم حرکت فراقانونی سیاسی اش و نیز علیرغم اغتشاش گر قلمداد شدن نیروهای اجتماعی هوادارش، به دلیل برخورداری از قدرت اجتماعی، نوعی امنیت و مصونیت را نیز فراچنگ آورده است؛ امنیتی که برای معترضی از این دست در نظام سیاسی ایران، سابقه چندانی نداشته است. در واقع راست رادیکال در شرایط کنونی ترجیح می دهد چهره های سیاسی و مطبوعاتی حامی موسوی را روانه زندان کند و با نیروهای اجتماعی هوادار موسوی در خیابان های شهرهای بزرگ و بخصوص تهران زورآزمایی کند ولی هزینه برخورد با خود موسوی را متحمل نشود. در چنین شرایطی پرسش از آینده سیاسی میر حسین موسوی در نظام جمهوری اسلامی ایران، پرسشی جالب و قابل تامل به نظر می رسد. در شرایط فعلی، به طور کلی دو گزینه کلان در پیش روی موسوی قرار دارد: ۱- سکوت و انفعال

۲- حرکت و اعتراض. با توجه به اینکه موسوی راه تازه در پیش گرفته خود را "راهی بی بازگشت" خوانده است، به نظر می رسد که وی به هیچ وجه قصد ندارد پس از بیست سال سکوت سیاسی، دوباره سکوتی تازه را آن هم از پس غوغا و بلوای انتخابات اخیر تجربه کند. اگر موسوی روند اعتراضی کنونی خود را ادامه دهد، احتمالات سیاسی گوناگونی برای وی متصور است. نخست اینکه همچون مهدی کروبی (در سال ۸۴) به دنبال تأسیس حزب برود و خود را برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری آتی آماده کند. اما اگر کروبی از دولت خاتمی مجوز تأسیس حزب اعتماد ملی را گرفت، موسوی باید در دولت احمدی نژاد امکان احیاء حزب جمهوری اسلامی (و یا مجوز تأسیس یک حزب تازه) را به دست بیاورد. پر بیراه نیست اگر بگوییم چنین امکانی برای موسوی مهیا نخواهد شد. در شرایطی که دولت کنونی نرم نمک نغمه انحلال حزب مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و مجمع روحانیون مبارز را سر داده است، تأسیس حزب از سوی میر حسین موسوی، امری بعید به نظر می رسد. با فرض منتفی بودن چنین امکانی برای موسوی، گزینه دیگری که پیش روی موسوی قرار می گیرد، ظاهر شدن در قالب رهبر یک جنبش سیاسی معترض نسبت به مناسبات سیاسی- اجتماعی کنونی جامعه ایران است. بدیهی است که این جنبش در چهار سال آینده فراز و فرودهای زیادی را تجربه خواهد کرد و تداوم بقای آن در گرو میزان ارتباط موسوی با بدنه جنبش و نیز مواضع سیاسی موسوی و نیز نحوه رهبری جنبش از سوی وی خواهد بود. در صورتی که رهبری موسوی در قبال جنبش اعتراض آمیز پدیدآمده در ایام پس از انتخابات تداوم یابد و نیروهای اجتماعی معترض به مواردی همچون نتیجه انتخابات ریاست جمهوری و مناسبات سیاسی و وضعیت اقتصادی- اجتماعی پدیدآمده در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد، گاه و بیگاه حضور اعتراض آمیز خود را در خیابان های کشور به نمایش بگذارند، سقف اهداف اعلام شده از سوی موسوی، تا حد زیادی در شکل بخشیدن به ماهیت این جنبش تأثیرگذار خواهد بود. در صورتی که موسوی بخواهد به راه خاتمی برود و مطالبات جنبش را به مرزهای قانون اساسی فعلی محدود کند، به احتمال بسیار زیاد، سوخت جنبش پس از مدتی به پایان میرسد و تحرک و تکاپو، جای خود را به سکون و سکوت خواهد داد. البته موسوی در حال حاضر، شرایطی متفاوت از خاتمی را تجربه می کند و اساساً نمی تواند مسیر خاتمی را در پیش بگیرد. شعار اصلی خاتمی قانون گرایی بود اما موسوی الان در وضعیتی قرار دارد که نه می تواند و نه می خواهد چنین شعاری را سر دهد؛ زیرا وی می داند که سود این شعار تنها به حساب جناح رقیب واریز خواهد شد. علاوه بر این، موسوی رسماً بی اعتمادی خود را به مجریان و ناظران قانون ابراز داشته است. تفاوت اساسی دیگر موسوی با خاتمی در این است که موسوی عملاً نقش رهبری جنبش دموکراسی خواه جامعه ایران را پذیرفته است؛ نقشی که خاتمی به هیچ وجه حاضر به پذیرش و ایفای آن نشد. به هر حال موسوی اکنون رهبری جنبشی را بر عهده دارد که "در چارچوب قانون" عمل نمی کند. تا کنون نه موسوی و نه هوادارانش معطل کسب مجوز از دولت احمدی نژاد برای برگزاری تجمعات سیاسی خود نمانده اند. در شرایطی که موسوی رهبری یک جنبش گرفتار نشده در تور قانون گرایی را بر عهده دارد، ماهیت و سمت و سوی مطالبات مطرح شده از سوی وی، نقشی اساسی در تعیین سرشت جنبش خواهد داشت. اگر موسوی صرفاً در پی نقد دولت احمدی نژاد باشد، جنبش تحت رهبری وی جنبشی اصلاح طلب (در اهداف خود) خواهد بود. اما اگر موسوی به اهدافی فراتر و اساسی تر از نقد دولت احمدی نژاد بپردازد، جنبش تحت رهبری اش جنبشی انقلابی (در اهداف خود) خواهد بود. در این صورت موسوی به شخصیتی سیاسی بدل خواهد شد که برای تحقق تر "اصلاحات بنیادی"، که سالها قبل از سوی علیرضا علوی تبار مطرح شد، آستین همت بالا زده است. فارغ از اینکه پیمودن این راه از سوی موسوی آخراً امر به کجا خواهد انجامید، نفس پیمودن چنین مسیری، احتمالاً موسوی را به فراسوی مرزهای نظام سیاسی موجود خواهد برد؛ چرا که برخی از مطالبات اساسی نیروهای اجتماعی حامی موسوی در چارچوب قانون اساسی موجود نیز تحقق یافتنی نیست. بدیهی است که دیالکتیک رهبر- جنبش در این جا نیز کارگر خواهد بود و موسوی نمی تواند یکسره فارغ از مطالبات جنبش تحت رهبری خود، صرفاً جهت دهی جنبش را بر عهده داشته باشد. از تعامل و بده و بستان رهبر و جنبش، صرفاً توده های شکل دهنده به جنبش هدایت نمی شوند بلکه رهبر جنبش نیز "جهت" می یابد و "پوست می اندازد." رهبری جنبش سیاسی برآمده از طبقه متوسط جدید در جامعه ایران، در حکم پذیرش رهبری گذار به دموکراسی در ایران امروز است؛ چرا که طبقه متوسط جدید، نه تنها در ایران بلکه در عموم کشورهای جهان، دموکراسی خواهترین طبقه جامعه است و فردی که رهبری جنبش برآمده از این طبقه را بر عهده می گیرد، ناگزیر از پذیرش دموکراسی به عنوان آرمان اصلی کنش سیاسی خویش می باشد. اما آیا موسوی حاضر است مطالبه "ابطال انتخابات" را به مطالباتی اساسی تر (از حیث دموکراسی خواهی) ارتقاء بخشد؟ و مهمتر اینکه، آیا وی همانند خاتمی تا به آخر بر موضع "استخراج دموکراسی از قانون اساسی موجود" پافشاری خواهد کرد؟ هر چند که موسوی نظراً تا رسیدن به مقام یک رهبر سیاسی دموکراسی خواه کامل عیار، راه درازی در پیش دارد ولی او در این مدت کوتاه استعداد فراوانی برای پوست اندازی سیاسی از خود نشان داده است. موسوی حتی اگر به یک دموکراسی خواه رادیکال هم بدل نشود باز هم توانایی راه گشایی در مسیر گذار به دموکراسی را دارد. آینده سیاسی موسوی اگر با سکوت و انفعال توأم نشود، تداوم رهبری نیروهای اجتماعی دموکراسی خواه جامعه ایران از سوی وی را در بر خواهد داشت. اینکه موسوی در این مسیر تا چه حد تغییر نموده و تا کجا مطالبات دموکراتیک حامیانش را نمایندگی خواهد کرد، امری است که به جمعیت و ماهیت و کیفیت جنبش دموکراسی خواه جامعه ایران و نیز به شخصیت مهندس موسوی بستگی دارد.▲

آینده سیاسی میر حسین موسوی در گفتگو با عماد افروغ

تفکیک جمهوری اسلامی از انقلاب اسلامی

اهورا جهانیان

▼ با توجه به حوادث به وقوع پیوسته در ایام پس از انتخابات ریاست جمهوری، به نظر شما آیا مهندس موسوی به رهبر یک جنبش سیاسی در ایران بدل خواهد شد؟

به هر حال ایشان قابلیت رهبری بخشی از نیروهای اجتماعی و سلیقه های خاص سیاسی را دارند. حالا اینکه بتوان حرکت تحت رهبری ایشان را جنبش نامید، محل تامل است. در خصوص این حرکت ابتدا باید دید که مولفه های شکل دهنده "جنبش" تا چه اندازه فراهم می شود. ما حرکت جمعی ای را جنبش می نامیم که فلسفه سیاسی مدون، ایدئولوژی تعریف شده و سازماندهی و رهبری داشته باشد. به علاوه در عرصه غیررسمی پدید آید و چه در قالب حزب و چه در سایر قالب های سیاسی، برخوردار از منابع مالی مشخص باشد. به هر حال مهندس موسوی نشان داده است که قدرت بسیج توده ها را دارد. به نظر من برنامه مدونی هم (بالقوه یا بالفعل) دارد. این عوامل می توانند منجر به ایفای نقش رهبری یک جنبش سیاسی از سوی ایشان شوند اما تمایل ایشان هم در پذیرش چنین نقشی مطرح است. شاید مهندس موسوی بیشتر بخواهد کار فکری و روشن فکری بکند. اما قدر مسلم موسوی نمی تواند مثل گذشته گوشه عزلت اختیار کند. او به صحنه آمده است و باید تا به آخر نیز در صحنه بماند. پذیرش نقش رهبری این جنبش تا چه حد در پوست اندازی سیاسی موسوی تأثیرگذار خواهد بود؟

بنده تخصصم جنبش های اجتماعی است و این درس را در مقطع دکتری تدریس می کنم. من در